

گفتمان مهدویت از منظر شیخ مفید و سید مرتضی

سید عباس حسینی پور عزآبادی (دانشجوی دکتری کلام امامیه دانشگاه قرآن و حدیث؛ سطح ۳ حوزه علمیه قم)

noorolaeme12@gmail.com

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۳/۲۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۲۹)

چکیده:

شیخ مفید و سید مرتضی از متکلمان امامیه بغداد در سده ۵ هـ ق بوده‌اند که به خوبی به موضوع مهدویت ورود کرده و به سؤالات و شبهات پیرامون این موضوع پاسخ داده‌اند. موضوعات مهدوی که در آن عصر بسیار مورد بحث بوده است عبارتند از: «اصل تولد امام و غیبت ایشان» و «موضوع غیبت و به تبع آن طولانی شدن عمر حضرت مهدی (عج)». چنین مواردی سبب به وجود آمدن سؤالات و شبهاتی از سوی معاندان و مخالفان جریان مهدویت شد که این دو عالم شیعی با دفاع از اعتقادات امامیه در مقابل معاندان ایستاده و پاسخ همه سؤالات را به خوبی بیان کردند. جریان وصیت امام و نام نبردن از فرزندشان از دیگر شبهاتی است که از سوی معاندان مطرح شده که از سوی متکلمان این مدرسه پاسخ داده شده است. این دو شخصیت مدرسه کلامی بغداد با نگارش کتب متعددی درباره مهدویت از باورهای شیعی در این باره دفاع کرده‌اند.

کلیدواژه‌ها: امام مهدی (عج)، مهدویت، شیخ مفید، سید مرتضی، مدرسه امامیه بغداد.

۱- درآمد

مهدویت از موضوعاتی است که از زمان پیامبر اسلام (ص) و ائمه معصومین (ع) مطرح و مورد گفتگو بوده است. پس از دوران حضور ائمه (ع) نیز در طول تاریخ، این جریان از زوایای مختلف مورد بحث و کنکاش قرار گرفته است. در این میان قرن ۵ هـ ق به دلیل طولانی شدن سن حضرت مهدی (عج) که تا آن روز بیش از ۱۵۰ سال از عمر شریف ایشان می‌گذشت و طرح سؤالاتی در این باره از امتیاز خاصی برخوردار بوده و موضوع مهدویت رنگ و بوی دیگری گرفت و مخالفان جریان مهدویت و موجود بودن امام در این عصر به طرح موضوعات مختلفی پرداختند. ضرورت چنین پژوهشی به این جهت است که بدانیم متکلمان امامیه در چنین دوره مهمی چگونه از کیان و اعتقادات تشیع به ویژه موضوع مهدویت دفاع کرده و تمام قد در برابر



شبّهات آنان ایستاده و به دفاع از جریان مهدویت پرداخته‌اند و تاکنون بررسی و بیان نظریّات این دو متکلم که در آن عصر بسیار مهم به دلیل ایجاد شبّهات متفاوت در کنار هم قرار نگرفته و بیان نشده است. در این دوران، بغداد با حضور برخی از متکلمان امامیه به ویژه شیخ مفید و به دنبال وی شاگرد ایشان، سید مرتضی، ورود در مباحث کلامی، جدی شد و با طرح موضوعات متفاوت اعتقادی از جمله موضوع مهدویت، به بسیاری از سوالات و شبّهات مطرح در این باره پرداخت و باب جدیدی در گفتمان مهدویت مفتوح شد به طوری که دفاع از اعتقادات امامیه از مهمترین فعالیت‌ها و گفتمان‌های این مدرسه به شمار می‌رود.

گفتمان مهدویت در این دوره به قدری مورد توجه و اهمیت بوده است که هر یک از این دو شخصیت کلامی امامیه علاوه بر طرح این موضوع در سایر کتاب‌های اعتقادی خود به نگارش کتاب‌های متعدّد مستقل در این موضوع پرداختند.

در این پژوهش برآنیم تا به روش تحلیلی-توصیفی و با استفاده از اسناد کتابخانه‌ای به بررسی تعدادی از موضوعات مهدوی که این دو متکلم با هم در آن مقطع زمانی به آن پرداخته‌اند را بیان، سپس برخی دیگر از دیدگاه‌های آنان را در این موضوع بیان کنیم. سپس به این سؤال پاسخ داده شود که گفتمان مهدویت در مدرسه کلامی بغداد چگونه بوده است؟

۲- گفتمان مهدویت

در ابتدا لازم است واژه «گفتمان» را بررسی و مقصود این مقاله از «گفتمان مهدویت» بیان شود. واژه «گفتمان» به پیکره‌ای منسجم و معقول از گفتار و نوشتار اطلاق شده است (فرقانی، ۱۳۸۲: ۶۰) و به معنای سخن و گفتار (آفاگل زاده، ۱۳۸۵: ۵) نیز آمده است.

منظور از «گفتمان مهدویت» در این مقاله، سخنان و گفتگوهای منسجمی است که در عصر شیخ مفید و سید مرتضی در موضوع مهدویت و پاسخگویی به شبّهات مطرح شده در آن دوران، پیرامون حضرت مهدی (عجله) از سوی این دو متکلم بزرگ امامیه بیان شده است.

۳- موضوعات مهدوی طرفینی

در ابتدا به بیان و بررسی آن دسته از موضوعات و مسائلی که شیخ مفید و سید مرتضی با هم به آن پرداخته و از آن گفتگو کرده‌اند، می‌پردازیم.

۳-۱ وجود امام در این عصر و انحصار امامت در وی

شیخ مفید معتقد است امام این زمان «القائم المنتظر المهدي محمد بن الحسن العسكري (ع)» می باشد و از زمان پدر بزرگوارش حضرت امام حسن عسکری (ع) موجود بوده است ولی تا زمانی که خداوند به وی اذن خروج بدهد در پرده غیبت به سر می برد. و دلیل بر وجود امام را «قاعده لطف» دانسته که لازم است در هر زمانی امام معصومی وجود داشته باشد (مفید، ۱۴۱۳: الف، ۴۴). ضمن اینکه اخبار متواتری از ائمه (ع) بر غیبت ایشان رسیده است. مانند این فرمایش امام علی (ع) که فرمودند: «أن الثاني عشر يغيب غيبة يرتاب فيها المبطلون» که این اخبار دلالت بر حضرت دلالت دارد (مفید، ۱۴۱۳: ب، ۱۱).

قاعده لطف از مهمترین ادله ای است که متکلمان در هر عصری برای اثبات ضرورت امام از آن بهره گرفته اند و آن قاعده از این قرار است که لطف بر خداوند واجب است و وجود امام لطف است پس وجود امام بر خداوند واجب است (طوسی، ۱۴۰۷: ۲۲۲). «لطف»، موهبتی است که در پرتو آن، اسباب اطاعت از دستورات مولی فراهم و زمینه های دوری از معصیت او، مساعد می گردد. علامه حلی در این باره می فرماید: «هو ما يقرب العبد إلى الطاعة ويبعده عن المعصية، ولا حظ له في التمكن، ولا يبلغ الإلجاء لتوقف غرض المكلف عليه». یعنی، لطف، امری است که بنده را به طاعت الهی نزدیک و از معصیت و نافرمانی خداوند دور می کند. البته این امر به حد اجبار نمی رسد، زیرا هدف مکلف بر آن توقف دارد (حلی، ۱۳۶۵: ۸).

سید مرتضی با بیان دو اصل امامت و عصمت، امامت در این دوران را منحصر در فرزند امام حسن عسکری (ع) یعنی حضرت مهدی (ع) می داند. وی معتقد است: ضرورت عقلی اقتضا می داند در هر زمانی وجود رئیسی که مورد اطاعت قرار بگیرد و به خوبی ها امر و از زشتی ها منع کند، لازم است و همچنین علت نیاز مردم به امام، لطفی است که سبب جلوگیری از اعمال ناشایست و انجام اعمال خوب می شود و در این صورت دو حالت قابل تصور است: اول اینکه، امام خودش نیازمند بازداشتن از خطاهاست که در این صورت خودی وی نیازمند امام می باشد و این امر باطل است. دوم، غیر از این است که نشان از عصمت امام می باشد. بنابراین لازم است به امامت حضرت مهدی (ع) معتقد شویم و چون ایشان ظاهر نیستند و نمی توانند در امور تصرف داشته باشند، باید قائل به غیبت وی باشیم.



سپس در پاسخ به این شبهه که چگونه با دو اصل وجوب امامت و عصمت امام، امامت حضرت مهدی علیه السلام را ثابت کرده و معتقدید که لازم است غیبت وی را باور داشت؟. حال این که میان فرقه‌های امامیه کسانی هستند که معتقد به امامت افرادی غیر از حضرت مهدی علیه السلام می‌باشند که دارای این صفات هم هستند. مانند کیسانیه که قائل به امامت محمد بن حنفیه و صاحب الزمان بودن او هستند و عقیده دارند که در کوه‌های «رضوی» غایب شده و در انتظار فرصتی برای ظهور و امکان قیام است؛ همانگونه که شما درباره حضرت مهدی علیه السلام چنین عقیده‌ای دارید. یا مانند ناووسیه که عقیده دارند مهدی منتظر همان امام ششم حضرت ابوعبدالله جعفر بن محمد علیه السلام است و مانند واقفیه که معتقدند مهدی منتظر، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می‌باشد، می‌نویسد: علاوه بر اینکه نمی‌توان به عقیده هیچکدام از آنان اعتماد کرد، مخالفت آنان نیز ارزشی ندارد. چرا که همه آنان امری ضروری را دفع کرده و با امری مشهود مخالفت کرده‌اند. زیرا علم به مرگ ابن حنفیه همانند علم به مرگ پدر و برادران اوست و همچنین علم به وفات امام صادق علیه السلام نیز مثل علم به وفات پدر ایشان امام باقر علیه السلام است و نیز علم به وفات امام کاظم علیه السلام همانند علم به وفات هریک از آبا و اجداد و فرزندان از دنیا رفته وی است (علم الهدی، ۱۴۱۹: ۳۹-۳۴).

امامیه بر اساس روایات رسیده از پیامبر اکرم و ائمه معصومین علیهم السلام اعتقاد به ائمه اثنی عشر دارد و دوازدهمین ائمه را حضرت مهدی علیه السلام می‌داند که تولد ایشان از چشم بسیاری از مردم مخفی بوده و در دوران حیات پدر بزرگوارشان نیز به صورت مخفیانه زندگی کرده و پس از شهادت پدر نیز در پرده غیبت به سر می‌برد (کلینی، ۱۴۲۹: ۱۴۵/۲).

۲-۳ ولادت حضرت مهدی علیه السلام

از موضوعات زندگانی حضرت مهدی علیه السلام مشخص نبودن آثار حمل در مادر و مخفی بودن تولد ایشان است. شیخ مفید، علت این موضوع را فراوانی دشمنان و کمی دوستان و یاران دانسته، ضمن آنکه معتقد است: امکان وجود مصلحتی نزد خداوند در این باره هم وجود دارد که از علم ما مخفی است (مفید، ۱۴۱۳: الف، ۴۵). در این باره سؤالات و شبهاتی مطرح شده است که لازم است به بررسی آنها پرداخته شود.

۱-۲-۳ ولادت پنهانی و خلاف عادت

عده‌ای مدّعی هستند که ولادت پنهانی، خلاف عادت و عرف مردم است و هر کسی که دارای فرزندی می‌شود آن را علنی و آشکار می‌کند و فرزند خود را به نزدیکان، دوستان و مردمان نشان داده و به آنان معرفی می‌کند. بنابراین، اینکه امامیه مدّعی است حضرت مهدی علیه السلام به صورت پنهانی و دور از چشم مردم متولّد و در دوران حضور پدرش با کسی ارتباط نداشته است، خلاف عادت بوده و نشان از عدم وجود وی می‌باشد.

شیخ مفید در پاسخ به این شبهه می‌نویسد:

«اولاً پنهان داشتن ولادت فرزند، خلاف عادت و عرف نیست و برخی از مردم، خصوصاً پادشاهان به دلایل متفاوت، ولادت فرزندان خود را مخفی می‌کردند و عقلاً به دلیل مقصود خاصی ممکن است این کار را انجام بدهند و ایشان مخفی داشتن تولّد کیخسرو توسط مادرش و پنهان نگه‌داشتن وی از پدر بزرگش را شاهی بر این مطلب می‌آورد.» (مفید، ۱۳۱۴، ب: ۵۳).

در این روزگاران نیز این امر کاملاً واضح و مشخص است و افرادی که ازدواج مجددی دارند به دلایل مختلف مثل عدم اطلاع همسر اول از ازدواج مجدد آنان، تولّد فرزندان خود را مخفی می‌دارند. ضمن اینکه این موضوع مخالفتی با عقل نیز ندارد.

آشکار شدن و اثبات نسب فردی، مدّت‌ها پس از درگذشت پدرش از دیگر دلایلی است که شیخ مفید برای جواز پنهان داشتن تولّد حضرت به آن استناد می‌کند. ضمن اینکه قرآن از مخفی بودن تولّد حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت موسی علیه السلام سخن گفته است و بزرگان ادیان، این موضوع را قبول دارند. ولی چه می‌شود دشمنان امامیه این جریان را در مورد حضرت مهدی علیه السلام منکر می‌شوند (همان: ۵۴).

۲-۲-۳ انکار تولّد حضرت توسط عمویش جعفر

برخی انکار وجود فرزندی برای امام حسن عسکری علیه السلام توسط برادر ایشان جناب جعفر بن علی و تصاحب اموال امام را دلیل بر عدم وجود حضرت مهدی علیه السلام دانسته‌اند.

شیخ مفید در این باره معتقد است: چنین اقدامی توسط جعفر اصلاً برای عقلاً شبهه‌ای را به وجود نمی‌آورد چه برسد به اینکه این اقدام را حجّتی بر انکار فرزند برای امام عسکری علیه السلام



بدانند. زیرا همه ائمت بر معصوم نبودن وی اتفاق دارند و جعفر را فردی عادی دانسته که امکان خطا و اشتباه از او وجود داشته است و عدم انکار حق یا عدم ادعای باطل مختص معصومین علیهم السلام است. همچنین وی انگیزه‌های متفاوتی مثل در اختیار گرفتن اموال برادر و ادعای مقام امام و همچنین در اختیار گرفتن خمس‌هایی که نزد وکلای امام عسکری علیه السلام بوده و ادامه هم داشته، برای انکار فرزند برادرش کافی بوده است (همان: ۶۳-۶۲).

۳-۲-۳ وصیت امام عسکری علیه السلام به مادر خویش

شبهه دیگری که برخی از معاندین و مخالفین امامیه مطرح کرده و آن را دلیل بر عدم وجود فرزندی برای امام عسکری علیه السلام دانسته‌اند، وصیت ایشان به مادر خود است و معتقدند چون امام علیه السلام فرزندی نداشته، مادر خویش را وصی خود قرار داده است.

شیخ در این باره معتقد است: وصی قرار دادن مادر، سبب انکار فرزند نمی‌شود. چراکه هدف امام عسکری علیه السلام در پنهان داشتن تولّد فرزندشان، حفظ جان ایشان از ستمگران و حاکمان وقت که تشنه بودند به خون حضرت مهدی علیه السلام بوده است و با نام بردن از وی در وصیت‌نامه با توجّه به اینکه برخی از افراد حکومتی بر این وصیت گواه بودند، نقض غرض خواهد بود (همان: ۶۹).

۳-۲-۴ مخفی نبودن تولّد پدران امام عسکری علیه السلام

از دیگر شبهاتی که پیرامون مخفی بودن ولادت حضرت مهدی علیه السلام مطرح شده است، مخفی نبودن تولّد پدران ایشان با توجّه به سخت‌گیری‌های خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس با ایشان بوده است. آنان مدّعی هستند که در دوران‌های قبل، خلفا آزار و اذیت‌های متعدّدی نسبت به امامان داشته‌اند، با این حال تولّد و زندگانی هیچ یک از ایشان، مخفی و دور از چشم مردم نبوده است. پس چرا امام عسکری علیه السلام تولّد فرزندش را از دیگران مخفی کرده است؟

در پاسخ به این شبهه باید گفته شود، خلفای پیشین می‌دانستند امامان به دلیل کمی یار و یاور، قیام مسلحانه نسبت به آنان نخواهند داشت و در تقیّه به سر خواهند برد و حاکمان وقت، خود را از قیام ائمه علیهم السلام در امان می‌دانستند. اما نسبت به ظهور حضرت مهدی علیه السلام و مبارزه ایشان با حکومت‌های باطل، سخنان فراوانی از زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مطرح شده بود و همین

امر سبب شده بود آنان نسبت به ولادت ایشان حساس باشند. شیخ مفید ادله دیگری نیز برای این امر بیان می‌کند از جمله وجود علم الهی به در امان بودن امامان پیشین و ظهور و عدم امنیّت برای امام زمان علیه السلام و همچنین اگر امامان دیگر به شهادت می‌رسیدند، امام دیگری جانشین وی می‌شد اما حضرت مهدی علیه السلام به عنوان آخرین ذخیره الهی بوده و در صورت آشکار بودن و غائب نبودن و به شهادت رسیدن، دیگر جانشینی برای ایشان وجود ندارد. بنابراین غیبت ایشان تا تحقق شرایط ظهور لازم می‌باشد (همان: ۷۶-۷۳).

دلیلی که سید مرتضی برای غیبت حضرت بیان می‌کند، می‌تواند برای علت پنهان بودن تولّد ایشان نیز استفاده شود. وی می‌نویسد: پنهان شدن از دید ستمگران را یکی از مهمترین اسباب غیبت امام مهدی علیه السلام می‌داند و بیان می‌دارد که بهره‌وری از امام، زمانی ممکن است که وی بتواند تصرف در اموری که خداوند برای او مقدر کرده است داشته باشد و تا زمانی که امام نسبت به جان خود ترسی داشته باشد، غیبت لازم است زیرا عقلاً و شرعاً حفظ جان و دوری از ضررها برای هر فردی واجب است. مانند پنهان شدن پیامبر صلی الله علیه و آله در شعب ابی طالب و غار.

وی درباره اینکه مقایسه غیبت امام با غیبت پیامبر صلی الله علیه و آله درست نمی‌باشد زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله پس از بیان همه احکام برای امت، خود را پنهان کرد و در حالیکه این غیبت نیز همانند غیبت امام طولانی نبود، می‌نویسد: اولاً، غیبت پیامبر صلی الله علیه و آله در شعب و غار قبل از هجرت ایشان بوده است و می‌دانیم بسیاری از احکام و تبیین آنها پس از هجرت حضرت به مدینه اتفاق افتاده است؛ پس غیبت پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از ابلاغ همه احکام به امت بوده است. ثانیاً، اگر غیبت حضرت به دلیل ترس از ستمکاران بوده باشد دیگر سرزنشی متوجه ایشان نیست و همین سخن درباره غیبت امام علیه السلام مطرح است و ثالثاً، در غیبت فرقی بین کوتاه بودن و طولانی بودن نیست زیرا تا زمانی که سبب آن یعنی ترس از ستمگران وجود داشته باشد، غیبت هم ادامه خواهد داشت (علم الهدی، ۱۴۱۹: ۵۲).

در ادامه باید متذکر شد که بر اساس آیات و روایات چون لازمه تحقق وعده الهی (که استقرار حکومت مستضعفان در جامعه است^۱ به دستان بابرکت امام مهدی علیه السلام تحقق می‌یابد)

۱. وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا (نور: ۵۵)

این است که ایشان در دوران ظهور همگان را به سوی خود دعوت کند و آنان را به سوی خداوند هدایت می‌کند.^۱ سپس لازم است ایشان با معاندان لجوج که پس از روشن شدن واقعیت نیز بر لجاجت خود تعصّب می‌ورزند، به مبارزه برخیزد. آن حضرت به عنوان آخرین ذخیره الهی است و اگر قبل از آماده شدن شرایط در میان مردم زندگی آشکاری داشته باشد و اتّفاقی برای ایشان رخ بدهد، کسی جانشین ایشان وجود ندارد و وعده الهی نیز محقق نخواهد شد. پس لازم است وجود حضرت تا زمانی که خداوند صلاح می‌داند در پس پرده غیبت بوده و به صورت پنهانی زندگی کند.

۳-۳ غیبت، مخلّ لطف و برابر با عدم وجود و نیاز به امام

معاندان جریان مهدویت مدّعی هستند که بر اساس ادعای امامیه، امامت، لطف است و لطف بر خداوند واجب است. بنابراین اگر امام غائب باشد، به این لطف از جانب خداوند خلل وارد شده است و این در حالی است که مقام الهی بالاتر از این است که بخواهد اخلاقی در امر بندگان خود ایجاد کند.

متکلمان اهل سنت بر این باورند که امام، هنگامی مصداق لطف است که ظاهر و در دسترس مردم باشد و مردم بتوانند با او ارتباط داشته و سوالات خود را از وی بپرسند و پاسخ بگیرند، در حالی که دوازدهمین امام شیعیان غائب است و این غیبت و در دسترس نبودن امام به لطفی که امام دارد، خلل وارد می‌کند (ایجی، ۱۳۲۵: ۳۴۸/۸).

شیخ مفید در پاسخ این ادعا می‌نویسد:

«لطف واجب بر خداوند، نصب امام و تکلیف وی به امامت است که خداوند این را انجام داده و خللی به لطف از جانب الهی وارد نشده است و این خلل از سوی مردم ایجاد شده است که لازم است از امام تبعیت کرده و امثال اوامر و نواهی ایشان را داشته باشند که چنین نیست.» (مفید، ۱۳۱۴: الف، ۴۵).

۱. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِذَا قَامَ قَائِمُنَا، وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ، فَجَمَعَ بَهَا عُقُولَهُمْ وَكَمَلَتْ بِهِ أَخْلَاقُهُمْ» (کلینی، کافی، ج ۱، ص ۵۷).

همانگونه که از کلام شیخ مفید مشخص است، لطف متوقف بر ارکان سه‌گانه است: اولین رکن لطف، «نصب امام» از ناحیه شارع است. رکن دوم، «قبول و تحمّل مسئولیت» از سوی امام و آخرین رکن لطف، «پذیرش و قبول مردم» است که دو رکن ابتدایی انجام شده است و رکن سوم که دلیل غیبت امام است، از جانب پذیرش مردم می‌باشد.

در ادامه خُرده‌گیری معاندان بر غیبت امام، موضوع تساوی بین غیبت و عدم وجود توسط آنان مطرح شده و گفته‌اند: بین غیبتی که مردم به امام خود دسترسی ندارند با عدم وجود چه فرقی است؟ به عبارت دیگر چه منعی وجود دارد که امام معدوم باشد تا زمانیکه وضعیّت مقبولیّت ایشان بین مردم ایجاد شود، آن وقت خداوند امام را به وجود آورد؟

مرحوم علم الهدی دو پاسخ به این شبهه داده و بیان می‌کند: اولاً، نمی‌توان به طور قطع گفت که در دوران غیبت، کسی به امام علیه السلام دسترسی ندارد و هیچ کس ایشان را نمی‌بیند و این موضوع برای خودمان نیز پوشیده است و جایز و ممکن به نظر می‌رسد. ثانیاً، وجود امام علیه السلام در پس پرده غیبت به دلیلی که قبلاً ذکر شد موجب می‌شود آنچه را مردم از مصالح و منافع امام حاضر از دست می‌دهند، متوجّه ستمگران باشد و در صورت عدم وجود امام علیه السلام از دست دادن این مصالح سرزندی را متوجّه مردم نمی‌کرد و همه این امور به خداوند نسبت داده می‌شد (علم الهدی، ۱۴۱۹: ۵۵).

درباره عدم ارتباط ایشان با افراد و رؤیت ایشان توسط دیگران نیز باید گفت: اولاً، روایات رسیده بیانگر این است که امام عسکری علیه السلام فرزند خود را به خواص شیعیان و یاران خود نشان داده‌اند و درباره امامت ایشان و همچنین غیبت وی با آنان گفتگو کرده‌اند که این امر هم اصل وجود حضرت مهدی علیه السلام را ثابت می‌کند و هم رد ادعای کسانی است که قائل به عدم رؤیت ایشان توسط دیگران هستند.^۱ ثانیاً، پس از شهادت امام عسکری علیه السلام وکلای ایشان به عنوان

۱. «عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ سَعْدٍ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَ وَ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْخَلْفِ مِنْ بَعْدِهِ فَقَالَ لِي مُبْتَدِئاً يَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يُخَلِّ الْأَرْضَ مُنْذُ خَلَقَ آدَمَ عَ وَ لَا يُخَلِّهَا إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ بِهِ يَدْفَعُ الْبَلَاءَ عَنْ أَهْلِ الْأَرْضِ وَ بِهِ يُنْزِلُ الْغَيْثَ وَ بِهِ يُخْرِجُ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَنْ الْإِمَامُ وَ الْخَلِيفَةُ بَعْدَكَ فَتَهَضَّعَ مُسْرِعاً فَدَخَلَ الْبَيْتَ ثُمَّ خَرَجَ وَ عَلَى عَاتِقِهِ <

وکیل حضرت مهدی علیه السلام بوده و مرتب با حضرت در ارتباط بودند و وجوهات مردم و سؤالات ایشان را به محضر حضرت تقدیم می کردند و پاسخ امام به سؤالات را برای مردم می آوردند. نیاز نداشتن به امام غائب از دیگر شبهاتی است که معاندان درباره غیبت امام زمان علیه السلام بیان می کنند. آنان مدّعی هستند که اگر اعتقاد امامیه مبنی بر غیبت امام درست باشد، دیگر نیازی به غائب نیست؛ چرا که وجودش چون عدم است. زیرا نه دعوتی را انجام می دهد و نه اقامه حدّی دارد و راهنمایی و امر به معروف و نهی از منکر و جهاد در راه اسلام هم نخواهد داشت. شیخ مفید چند پاسخ به این شبهه داده است که به بیان آن می پردازیم:

اولاً، غیبت سبب نقض نیاز به امام به عنوان حافظ شریعت و دین نمی باشد، ثانیاً، امور مربوط به دعوت و اجرای حدود و جهاد و ... بر عهده شیعیان می باشد و آنان این امور را انجام می دهند همانگونه که در زمان انبیا علیهم السلام و حتی در دوران حضور ائمه علیهم السلام نیز بسیاری از این امور به عهده نایبان و وکلای ایشان بوده است و تا زمانی که شیعیان به این امور رسیدگی می کنند، غیبت امام، آسیبی به این امور وارد نمی کند و هر زمانی که امام مشاهده کند که آنان نسبت به اجرای این وظائف کوتاهی کرده و آن را رها کرده اند، ظهور می کند و خود امور را در دست خواهد گرفت. ضمن اینکه وقتی امام به سبب ترس از ظالمان غائب شود و به این دلیل حدود از بین برود و احکام الهی تعطیل شود، ظالمان مسئول این موضوع هستند برخلاف

→ غُلَامٌ كَانَ وَجْهُهُ الْقَمَرُ لَيْلَةَ الْبَدْرِ مِنْ أَتْبَاءِ الثَّلَاثِ سِنِينَ فَقَالَ يَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ لَوْ لَا كَرَامَتُكَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ عَلَى حُجَّجِهِ مَا عَرَضْتُ عَلَيْكَ ابْنِي هَذَا إِنَّهُ سَمَوِيٌّ رَسُولَ اللَّهِ ص وَ كَيْفُهُ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئْتُ جَوْراً وَ ظُلْماً يَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ مَثَلُهُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مَثَلُ الْخَضِرِ ع وَ مَثَلُهُ مَثَلُ ذِي الْقُرْتَيْنِ وَ اللَّهُ لَيَغِيْبَنَّ غَيْبَةً لَا يَنْجُو فِيهَا مِنَ الْهَلَكَةِ إِلَّا مَنْ تَبَتَّهَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامِيَّتِهِ وَ وَفَّقَهُ فِيهَا لِلدَّعَاءِ بِتَعْجِيلِ فَرَجِهِ فَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ فَقُلْتُ لَهُ يَا مَوْلَايَ فَهَلْ مِنْ عَلَامَةٍ يَطْمَئِنُّ إِلَيْهَا قَلْبِي فَتَطْلُقَ الْغُلَامُ ع بِلِسَانِ عَرَبِيٍّ فَصِيح فَقَالَ أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ الْمُتَنَبِّهُمُ مِنْ أَغْدَانِهِ فَلَا تَطْلُبْ أَثْراً بَعْدَ عَيْنٍ يَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ فَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ فَخَرَجْتُ مُشْوَّراً فَرِحاً فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ عُدْتُ إِلَيْهِ - فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَقَدْ عَظُمَ سُرُورِي بِمَا مَنَنْتَ بِهِ عَلَيَّ فَمَا السُّنَّةُ الْجَارِيَةُ فِيهِ مِنَ الْخَضِرِ وَ ذِي الْقُرْتَيْنِ فَقَالَ طُولُ الْغَيْبَةِ يَا أَحْمَدُ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ إِنْ غَيْبَتُهُ لَتَطُولُ قَالَ إِي وَ رَبِّي حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ أَكْثَرُ الْقَائِلِينَ بِهِ وَ لَا يَبْقَى إِلَّا مَنْ أَخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَهْدَهُ لَوْلَا بَيْنَا وَ كَتَبَ فِي قَلْبِهِ الْإِيمَانَ وَ أَيْدَهُ بِرُوحٍ مِنْهُ يَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ هَذَا أَمْرٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَ غَيْبٌ مِنْ غَيْبِ اللَّهِ فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَ اكْتُمُهُ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ تَكُنْ مَعَنَا غَدًا فِي عَلَيَّيْنِ. » (ابن بابویه، کمال الدین و تمام النعمه، ۱۳۹۵ق، ج ۲، ص ۲۸۴).

زمانی که خداوند امام را بمیراند یا نابود کند و این اتفاقات رخ بدهد، آن وقت خداوند مسئول این امر می‌شود و این از جانب خداوند روا نیست. بنابراین وجود امام عقلاً واجب بوده و عدم یا موتش که مانع حفظ دین شود، پذیرفتنی نیست (مفید، ۱۳۱۴: ب، ۱۰۸-۱۰۵).

۳-۴ غیبت خلاف عادت

دشمنان و معاندان جریان مهدویت قائل‌اند که ادعای امامیه پیرامون غیبت امام مهدی علیه السلام از بدو تولّد تاکنون با توجه به اینکه کسی او را ندیده و با او ملاقات نداشته و از محل و مکان او بی‌خبر است، خارج از عرف و خلاف عادت می‌باشد. چرا که برای هیچ یک از مردم اتفاق نمی‌افتد که به هر دلیل و هدفی از دیدگان مردم غایب شود و این غیبت، زیاد طولانی شود به گونه‌ای که حتی نزدیکان وی هم از او خبر نداشته باشند. شیخ مفید در پاسخ به این ادعا می‌نویسد:

اولاً، اینکه ادعا شده، امامیه معتقد است که هیچ کس حضرت را ندیده، باطل است. چرا که در دوران حیات امام عسکری علیه السلام تعدادی از یاران و خواص و معتمدین حضرت، فرزند ایشان را دیده‌اند و پس از شهادت ایشان نیز وکلای حضرت در مدّت طولانی با امام ملاقات داشته و سؤال‌های مردم را به محضر حضرت ارائه داده و پاسخ آن را به آنان می‌رساندند. همچنین وجوّهاتی که مردم برای امام داشته‌اند را به حضرت مهدی علیه السلام تحویل می‌دادند و اخبار رسیده از اهل بیت علیهم السلام دلالت بر غیبتی طولانی دارد که در این دوران فقط خدمتگذاران ایشان و تعدادی از خواص با حضرت ملاقات دارند. علاوه بر اینکه بر ما ثابت نشده است که هر کسی از مردم پنهان شد، جماعتی مکان وی را بدانند. ضمناً، قرآن مواردی را مطرح کرده از غیبت‌های طولانی که هیچ کس از مکان فرد غائب اطلاعی نداشته است، همچون حضرت خضر که از دوران موسی علیه السلام تاکنون حضور داشته و مشغول عبادت خداوند است و احدی از مکان وی مطلع نیست. همچنین غیبت حضرت موسی علیه السلام پس کشتن یکی از فرعونیان از قوم خود و غیبت حضرت یوسف علیه السلام به گونه‌ای که حتی پدر وی هم از او خبر نداشت و غیبت اصحاب کهف از جمله غیبت‌هایی است که قرآن از آن سخن گفته است.

این موارد نشان از آن است که چنین غیبت‌هایی اتفاق افتاده و خارج از عادت و غیرمتعارف



می باشد (مفید، ۱۳۱۴: ب، ۷۷-۹۰).

سید مرتضی نیز در پاسخ این سؤال که چه فرقی است بین امام مهدی علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام که ایشان برای حفظ جان غیبت کرده است در حالی که پدران ایشان با توجّه به حاکمان ظالمی که در عصر آنان زندگی می کردند و آزار و اذیت های زیادی نسبت به آنان روا می داشتند، غیبت نکردند؟ بیان می کند: سایر ائمه علیهم السلام دائم در حال تقیّه زندگی می کردند و هیچگاه امامت خود را اظهار نداشته و همواره امامت را از خود نفی می کردند در حالی که امام مهدی علیه السلام در زمان قیام، همه را به خود فرامی خواند و با شمشیر قیام کرده و با هر کسی که دعوت وی را قبول نکند به مبارزه برمی خیزد (علم الهدی، ۱۴۱۹: ۴).

۴- دیگر نظریه ها

افزون بر مطالبی که بیان شد، شبهات دیگری نیز درباره مهدویت مطرح می شود که مهم ترین آنها در ادامه بررسی می گردد.

۴-۱ طول عمر امام علیه السلام

طولانی شدن عمر حضرت مهدی علیه السلام از مباحث جنجال برانگیز دوران شیخ مفید است چراکه تا آن زمان حدود ۱۵۰ سال از عمر شریف حضرت می گذشت و عده ای باور نداشتند کسی با این عمر بتواند زندگی کند و مدّعی بودند که اگر امام، وجود هم داشته است باید تاکنون از دنیا رفته باشد. زیرا چنین عمری خلاف عادت است. در پاسخ این شبهه نیز باید گفت: عمر طولانی، خلاف عادت نیست و در روزگاران قدیم اتفاق افتاده است. مانند سلمان فارسی که بر اساس تاریخ، حضرت عیسی علیه السلام را دیده و تا دوران خلیفه دوم، زنده بوده و زندگی کرده است. یا مانند عمر حضرت آدم و نوح علیهم السلام و ... بنابراین آنچه قبلاً واقع شده می تواند در آینده نیز واقع شود (مفید، ۱۳۱۴: ب، ۹۱-۱۰۴).

۴-۲ معجزه به دست غیر انبیا علیهم السلام

مخالفان غیبت امام علیه السلام مدّعی هستند بر اساس ادعای امامیه بر غیبت امام، از زمان تولّد و عدم امکان ملاقات با وی مگر برای خواص از اصحاب که آنان نیز تاکنون از دنیا رفته اند، چون مردم ایشان را نمی شناسند لازم است هنگام ظهور معجزه ای به دست حضرت مهدی علیه السلام صادر

شود تا گواه بر امامت وی باشد، در حالی که معجزه اختصاص به انبیا الهی دارد و این امر موجب نقض اعتقاد امت بر عدم وجود نبی پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خواهد بود.

در پاسخ باید گفت: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشانه‌های متفاوت و فراوانی برای ظهور از جمله قیام سفیانی، ظهور دجال و کشته شدن سید حسنی بیان شده است و این نشانه‌ها بر امامت امام مهدی علیه السلام دلالت می‌کند. علاوه بر اینکه معجزه اختصاص به انبیا صلی الله علیه و آله ندارد و در حقیقت بر صدق ادعای دعوتگر به چیزی که دعوت می‌کند، دلالت دارد و این دعوت اگر بر نبوت باشد، بر آن دلالت می‌کند و اگر بر امامت باشد بر امامت دلالت دارد هرچند معجزات برای معصومان از کبائر نیز می‌باشد، همچنان که خداوند برای حضرت مریم علیها السلام از آسمان روزی فرستاد که کاری خارق العاده است و ایشان نه دارای مقام نبوت بود و نه دارای مقام رسالت بلکه او از بندگان صالح و معصوم بود.

همچنین خبر خداوند از وحی به مادر حضرت موسی علیه السلام: (أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتُ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا زَادُوهُ إِلَيْكَ وَجَاعَلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ) (قصص: ۷۰). در حالی که وحی معجزه‌ای از معجزات انبیای الهی است؛ حال اینکه مادر موسی نه پیامبر بوده و نه رسالت داشته است بلکه از بندگان نیک خداوند بوده است (مفید، ۱۳۱۴: ب، ۱۲۴-۱۲۱).

۳-۴ شیوه آگاهی امام غائب بر امور

سید مرتضی در پاسخ به این سؤال که امام غائب چگونه می‌تواند از امور و خطاهای شیعیان آگاه شود و آنان را نسبت به اشتباهاتشان مورد مذمت، تأدیب و عقوبت قرار بدهد تا شیعیان نسبت به این امور از امام خود بترسند، در حالی که کسی نزد ایشان اقرار نمی‌کند و شهادت نمی‌دهد؟ می‌نویسد: شناختن ایشان می‌تواند بازدارندگی بیشتری نسبت به گناهان داشته باشد. چون هر کسی را که انسان نمی‌شناسد و نسب وی را خبر نداشته باشد، بیشتر احتمال می‌دهد تا وی امام زمان باشد. ضمن اینکه ایشان از راه‌های دیگری مانند دیدن گناه شیعیان توسط افرادی که با حضرت ارتباط دارند و خبر دادن به ایشان، می‌تواند یکی از این راه‌ها باشد (علم الهدی، ۱۴۱۹: ۷۷).

نتیجه‌گیری

دومتکلم برجسته مدرسه امامیه بغداد در سده ۵ هـ ق به خوبی به جریان مهدویت در آن

عصر پرداخته و به سؤالات و شبهات مطرح شده از سوی معاندان مهدویت پاسخ داده‌اند. اعتقاد به مهدویت در میان امامیه از مهمترین مباحث امامت بوده و امامیه اعتقاد به تولّد و غیبت حضرت مهدی علیه السلام داشته و معتقد است امام عسکری علیه السلام فرزند خود را به خواص یاران نشان داده و آنان را پس از خود به وی ارجاع داده است و طولانی شدن غیبت حضرت به دلیل وجود ستمگرانی است که قصد از بین بردن ایشان را دارند و بین غیبت و عدم وجود تفاوت است. اگر ایشان وجود نداشتند از دست رفتن تمامی برکات از جانب خداوند بود. اما الان این ایراد متوجه ستمکاران است و چون ایشان آخرین ذخیره الهی است و وعده الهی به دست وی محقق می‌شود، لازم است تا به وجود آمدن زمینه مناسب برای ظهور در پرده غیبت به سر ببرد. انکار ایشان توسط عمویش جعفر و همچنین وصیت امام عسکری علیه السلام به مادر خویش، آسیبی به اعتقاد وجود فرزندی به نام مهدی علیه السلام برای حضرت عسکری علیه السلام نمی‌زند، چرا که جعفر، ضمن اینکه معصوم نبوده است، انگیزه زیادی برای نفی چنین فرزندی برای برادر خود را هم داشته است. از طرفی، وصیت حضرت به مادر خویش نیز برای حفظ جان فرزندش بوده است.

منابع

۱. قرآن کریم. ترجمه: حسین انصاریان.
۲. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۹۵ق). کمال الدّین و تمام النّعمة. غفّاری، علی اکبر، تهران: اسلامیّة، چاپ اول.
۳. ایجی، میرسید شریف (۱۳۲۵ق). شرح المواقف. الشریف الرضی، چاپ اول.
۴. آفاگل‌زاده، فردوس (۱۳۸۵ش). تحلیل گفتمان انتقادی. تهران: علمی و فرهنگی، چاپ اول.
۵. حلّی، جمال الدّین حسن بن یوسف (۱۳۶۵ش). باب الحادی عشر. تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی، چاپ اول.
۶. طبری آملی، محمد بن جریر (۱۴۱۳ق). دلائل الإمامة. قم: بعثت، چاپ اول.
۷. طوسی، خواجه نصیرالدّین (۱۴۰۷ق). تجرید الاعتقاد. دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول.
۸. علم الهدی، علی بن حسین سیّد مرتضی (۱۴۱۱ق). الذّخيرة فی علم الکلام. قم: مؤسسه

النشر الإسلامی، چاپ اول.

۹. _____ (۱۴۱۹ق). المقنع فی الغیبة. بیروت: مؤسسه آل البيت عليه السلام لاحیاء التراث، الطبعة الأولى.

۱۰. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۲۹ق). الکافی. قم: دارالحديث، چاپ اول.

۱۱. فرقانی، محمد مهدی (۱۳۸۲ش). راه دراز گذار. تهران: فرهنگ و اندیشه، چاپ اول.

۱۲. مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۳ق). النکت الاعتقادیة. قم: المؤتمر العالمی للشیخ المفید، چاپ اول.

۱۳. _____ (۱۴۱۳ق). الفصول العشرة فی الغیبة. تبریزیان، فارس، قم: دارالمفید، چاپ اول.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی